

وفای زوآره‌ای و تذکرهٔ مآثر الباقریه

حسین مسجدی * مهدی نوریان **

* گروه ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

** گروه ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

چکیده

این جستار بر آن است که با گردآوری نکات پراکنده حیات میرزاحمدعلی وفای زوآره‌ای اردستانی - شاعر و تذکره نویس سده سیزدهم قمری - از منابع و تذکره‌های خطی و چاپی موجود، بخشی از ابهامات زندگی او و حوادث ادبی و اجتماعی این قرن را بزداید و رابطهٔ او را با سید شفتی و نیز فتحعلی خان صبا - ملک الشعراء فتحعلی شاه - و دربار تهران و همچنین حاکم وقت اصفهان - سیف الدوله محمد میرزا متخلص به سلطان - تبیین کند و نحوه به وجود آمدن و مراحل تکمیل تذکرهٔ مآثرالباقریه و ارزش‌های آن را بشناساند.

واژه‌های کلیدی: وفای زوآره‌ای، شعر اصفهان، سده سیزدهم قمری، سید شفتی، تذکرهٔ مآثرالباقریه، سیف الدوله محمد میرزا، سبک بازگشت.

مقدمه

قرن سیزدهم هجری قمری، دورهٔ اوج سبک بازگشت در شعر فارسی و دومین قطب آن، پس از تهران و دربار، اصفهان است. به همین دلیل، در این سده، تذکره‌های فراوانی تدوین شد. یکی از آن‌ها را میرزاحمدعلی وفای زوآره‌ای راجع به مدایح و تراجم حدود پنجاه نفر از ستایندگان سیدشفتی و بنای پرآوازهٔ اومسجد سید - تدوین کرد. این تذکره در مقایسه با تذکره‌های موجود هم عصر و مشابه خود، از دقت در ارائه اطلاعات و کثرت و تنوع مطالب

ادبی و تاریخی برخوردار است.

«رساله مسجدیه» ملحق به این تذکره نیز آگاهی‌های سودمندی در مورد تاریخ و چگونگی ساخت مسجد سید اصفهان به دست می‌دهد که بدیع است. حیات مؤلف تذکره، مشحون از سفرها و آوازگی‌هایی است که در اثر توطئه رقیبان در تهران، اصفهان و زواره، برای او پیش آمد. این تذکره پس از مرگ مؤلف نیز به امر سیدشفتی، به وسیله فرزند وفا، تکمیل و استنساخ شد.

وفا و تذکره او

حوزه ادبی اصفهان در سده سیزدهم، به دلیل رفاه اهل فضل در پایتخت و جذب آن‌ها به دربار فتحعلی شاه، قدری کم‌رنگ‌تر از دوره مشتاق و آذر شده بود. اما کانون‌های درجه دومی که در این شهر، پیرامون بزرگان به وجود آمد، اندکی این کم‌رویی را جبران کرد. ستایش‌گرانی که اطراف امین الدوله، سیف الدوله و معتمدالدوله - حاکمان اصفهان - و نیز امام جمعه و مهم‌تر از همه شفتی گرد آمدند، این نقصان را اندکی تدارک کردند.

سیدشفتی نیز مانند عموم اقطاب قدرت در آن روزگار - گرچه خود شعر نمی‌سرود - شاعران و فاضلانی را گرد خود می‌پذیرفت و آنان را با تشویق و صلح‌های معتنا بهی می‌نواخت. طبق آنچه به صورت روایات شفاهی مشهور است، یک روز در هفته و شاید دوشنبه‌ها در جمع آن‌ها حاضر می‌شد و به ستایش، سروده‌های آنان گوش می‌داد.

واسطه‌العقد شاعرانی که محفل دوشنبه‌ها را در مدرسه عالی سیدحجة الاسلام، تشکیل دادند، میرزا محمدعلی زواره‌ای اردستانی بود که بعدها جزو شاعران صف دوم مکتب بازگشت در تهران و اصفهان قلمداد شد. با این که اغلب تذکره‌های این سده، نام و اثر او را گزارش کرده‌اند و خود او نیز در پایان تذکره‌اش، شرحی نسبتاً مستوفی از بخشی از حیات خود داده، ولی از جزئیات و دقائق زندگی ادبی او، چیز زیادی حاصل نمی‌گردد. حتی باید گفت از این سده، تنها در تذکره‌های ممیز، منشی، ریاض الفصحای همدانی، ریاض الوفاق، زبدة المعاصرین و زینة المدایح یادی از وفا پیدا نیست، دلیل آن هم این است که تذکره‌های یاد شده، عموماً حوزه هند و سند را در برمی‌گیرد و وفا را با وجود مسافرت‌های فراوان، با آن حدود، کاری نبوده است و الا پیش از بیست تذکره مفصلی که از ۱۲۲۰ قمری تا فوت وفا -

۱۲۴۸ق و حتی سال‌ها پس از مرگ او - تألیف شده است و بیشترش به حلیه طبع آراسته گردیده، به وفا و زندگی و آثارش اشارت دارد؛ تذکره‌هایی نظیر مدایح امینیه، انجمن خاقان، تذکره ثمر، بستان العشاق، تذکره شعرای اصفهان، سفینه المحمود، حدیقه الشعراء، تذکره رشحه، مجمع الفصحا، نگارستان دارا، تذکره اختر، تذکره دلگشا، مصطفی خراب و مدایح معتمدیّه.

به هر رو، آنچه می‌توان با تأمل فراوان، از منابع موجود راجع به او به دست آورد، این است که او در ۲۹ صفر سال ۱۱۹۵ قمری^(۱) به دنیا آمد. پدرش سید محمد طباطبایی زواره‌ای از نسل میرزا احمد - مشهور به میرزا بزرگ فرزند نخست میرزا آقا علی‌ای طباطبایی زواره‌ای بود. وی در ناحیه مرکزی ایران به تجارت اشتغال داشت و ظاهراً در این پیشه، پیشرفت شایانی حاصل نمود و اقدام زیادی برای حفظ و بسط آن کرد.

محیط طباطبایی که خود از اخلاف اوست، در جایی اشاره دارد که: «فقدان نماینده متنفذ با سنت مقرری [؟] که بتواند حافظ مصالح و منافع بازرگانان، در دستگاه حکومت باشد، آنان را از داشتن نقطه اتکایی صنفی و دولتی محروم می‌داشت و برای جبران این کسر متعارف طبقاتی، اینان همواره در پیرامون فقهای بزرگ که بر مسند حکومت شرعی نشسته بودند، گرد می‌آمدند. مراعات این نکته به اندازه‌ای مورد توجه دقیق ارباب مصالح تجارتنی قرار گرفته بود که احیاناً

البته محیط طباطبایی، این عدد را از زاینجه‌ای که یکی منجمان آن روزگار - آقا حسین اصفهانی - برای او ترتیب داده. ۱۱۹۰ ضبط کرده است. (رک: محیط طباطبایی: «وفا در حق هماد» بیک بران - ش ۱۵۶۸. دو تنبه نهم آذر ۱۳۲۳. اما مؤلف تذکره آتشکده نیز تولد وفا را پنج سال بعد و ۱۱۹۵ ذکر کرده که قول دوم مرجح است. جناب این جاست که احمد گلچین معانی هم همین عدد را از قول وفا در تذکره مآثر الباقریه، در جلد دوم تاریخ تذکره‌های فارسی آورده است. ولی چنین عددی در تذکره دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد دلیل ترجیح ۱۱۹۵ بر ۱۱۹۰ در خود تذکره هست. با توجه به این که، تذکره در ۱۲۴۵ پایان یافته و این عدد، چند جای آن به صراحت ذکر شده است. اگر به قصیده پایانی آن توجه شود و عدد پنجاه از عدد فوق کسر گردد، همان ۱۱۹۵ به دست آید:

جان من نکار. به زندان تن اسیر
در قید جسم پاندم این جان غم پذیر
آخر بسپادم شدن از این جهنم پیر

این سال پنجه است که شد در جهان پیر
پنجاه سال رفت و ندانه که تا به کی
گیرم که پنجه دگر انزایمی به عمر

خود را در تهیه وسایل انتقال فقیهی از محلی برای سکونت در محل دیگر و رونق بساط و روحانیت و برخی از فقهای مؤثر ملزم می‌دانستند. چنان‌که در اوایل عهد فتحعلی‌شاه، سیدمحمد طباطبایی تاجر زواره‌ای مقیم اصفهان به منظور تأمین زندگانی مادی و معنوی خویش، وسیله انتقال مرحوم سیدمحمد باقر شفتی حجة الاسلام را از عتبات به اصفهان و سکونت در محله بیدآباد فراهم آورد تا وجودش در آن شهر نقطه اتکای ثابتی برای خود و خانواده‌اش باشد و در پناه او از تجاوز عمال دولتی مصون بماند^(۱).

گو این‌که این نظر در منبعی دیگر دیده نمی‌شود، اما دست‌کم مین گسترده‌گی شغلی پدر و فاست. دلیلی که اندکی در این قول تردید ایجاد می‌کند، آن است که پدر وفا مقیم اصفهان نبود و اغلب اوقات در سفر و یا زواره ساکن بود و در زمان تولد وفا نیز چنان‌که خود وفا معترف است، فقط برای مداوا در اصفهان به سر می‌برد.^(۲)

پدر با حساسیتی خاص، از یکی از زهاد پرآوازه این دیار یعنی عالم عارف - میرزا محمدعلی مظفر - خواست در گوش طفلش اذان بخواند. مظفر کسی بود که آقا محمدخان قاجار را با همه حشمتش به دیدار خود کشیده و شاگردانی چون حاجی کرباسی و مجذوب علی‌شاه را در دامن خود پرورده بود.^(۳) این اذان، چنان وفارا به جان نشست که تا پایان حیات، ارادتش در حق آن زاهد گوشه‌گیر که چند سالی پس از تولدش از دنیا رفت، مستمر شد و قبر خودش را نیز نزدیک مزار او تعیین کرد.

کودک را پس از بهبود پدر، به زواره بردند. در آن‌جا رفته رفته در ظلّ مواظبت خانواده رشد کرد. در این دوران، اصفهان و شهرهای بزرگ شاهد جنگ و ستیز خاندان زند با قاجار بود و سفاکی‌های خواجه قاجار و جنگ و گریزهای شاهزادگان، آرامش دهه‌های حکومت وکیل‌الرعایایی را در آن، از میان برده بود. اما زواره اردستان می‌توانست تا حدی از این آشوب‌ها در امان باشد. به این دلیل، پدر وفا در این مدت او را به اصفهان نیاورد.

در هفت سالگی به مکتبش گذاشتند و به تعلیم واداشتند. پدر به دلیل مکتب، توانست

۱- تطوّر حکومت در ایران بعد از اسلام، صص ۱۵-۲۱۲

۲- مآثر الباقیه، ص ۲۷۱

۳- معلم حبیب‌آبادی: مکارم الآثار، ج ۱ و ۲، صص ۱-۷۰

یکی از بهترین عالمان آن حوالی - یعنی ملا عبدالعظیم بیدگلی^(۱) - را از کاشان به زواره بیاورد و به قول وفا در تذکره^(۲) زندگی نسبتاً مرفه‌ی برایش ترتیب دهد. گفته‌اند او از نژاد فیروز (ابولؤلؤ) بود و از نامدارانی چون میرزای قمی و ملا احمد نراقی، اجازه اجتهاد داشت. بدین ترتیب نخستین مرحله آموزش رسمی وفا، با این آموزگار شروع شد. وی با دو طفل دبستانی دیگر - سید محمد مظهر^(۳) و سید حسین مجمر^(۴) - که بعدها در تهران جزو سراینندگان نامور به حساب آمدند، هم شاگرد شد. از دامن مظهر، میرزا ابوالحسن جلوه پرورش یافت و مجمر نیز جزو شاعران صف اول دربار شد.

وفا پس از آموزش‌های اولیه، در نزد همین استاد، به تدریج علوم ادبیّت و عربیّت، منطق و فلسفه مقدماتی را آموخت و تا دوازده سال بعد، نزد این مجتهد، علوم متداول مکاتب آن روزگار را فراگرفت و نیز در ضمن، مطالعه تاریخ و کتب شعر را پیشه ساخت. آن چنان که تا سال ۱۲۱۴ قمری که به سن نوزده سالگی رسیده بود، دیگر زواره، برای او چیز تازه‌ای نداشت. پس برای تکمیل آموخته‌ها به اصفهان که ام‌القرای علمی آن روزگار بود، آمد و در دانش‌های طبیعی، طب، ریاضی، فقه، حدیث و عروض و قافیه چیره شد و از آن پس بود که اندک اندک به عنوان طبیب و شاعر، شناخته شد.

وفا از بقیه اساتیدش در اصفهان آگاهی چندانی به دست نمی‌دهد. تنها از «سید یوسف» نام می‌برد که مدتی شاگردی‌اش را کرده و دارای بیانی گیرا بوده است، از همین رو، عوام نیز در درسش شرکت می‌جستند. مقصود از این سید یوسف، حکیم مازندرانی، فرزند میرزا حسین نوری - منتظم لرستان عربستان - است که برخلاف پدر، ردای دانش را به جبهه

۱- رفیعی مهر آبادی: آتشکده اردستان، ج ۲، صص ۸۸-۲۸۶

۲- «... سایر اشراف نیز در آن معاملات، موافقت کرده، در مراسم تمجید و تجلیلش، زایدالوصف، اهتمام به عمل آوردند... به معاونت همگی، پای بر سر تملک مسکن و مزرع و دواب و اسباب و ثروت و مکتب نهاد.» (مآثر الباقریه، ص ۲۷۳)

۳- رک: مکارم الآثار، ج ۵، صص ۸۲-۱۲۸۱ و نیز: مدرسی چهاردهی، مرتضی: «تذکره مدرسی»، مجله ارمغان، سال ۲۵، ش ۹، صص ۲۰۲.

۴- رک: مکارم الآثار، ج ۳، صص ۹۸-۷۹۶

سیاست نیاخت و از حکمای مشهور روزگار آن زمان به شمار می‌آمد. او در ۱۲۹۵ قمری فوت کرده است.^(۱)

در سال ۱۲۱۵ هـ. ق. - یعنی بیست سالگی وفا - یکی از اعراب عامری، به نام حاج لطف‌علی خان عرب ترشیزی^(۲)، که در حدود خراسان متوطن بود و از ارث، در ولایت اردستان صاحب ضیاع و عقار فراوان بود، به آن‌جا آمد و چندی اقامت گزید. به گمان محیط، نسبت مادری که وفا با این مرد توانگر و پراوازه داشت، باعث آمدن وی در زواره، بنی ساختن مدرسه معظمی را بگذارد و همان املاک موروثی را که در آن زمان، بیش از هفت‌هشت هزار تومان ارزش داشت وقف آن مدرسه کند.^(۳) سپس تولیت مدرسه را برای پس از مرگ خود، به معلم زمان کودکی وفا یعنی همان ملا عبدالعظیم بیدگلی و پس از او به اولاد او سپرد و وفا را نیز بروقف و اجرای آن ناظر کرد و در همان سال، چند ماه بعد از دنیا رفت.

بقیه زیست وفا در زواره آن ایام - به جز درس - چندان معلوم نیست، اما از قرینه اصرار او در سال‌های بعد برای تربیت صحیح پسر ارشدش - صفا - و در خط علم واقع ساختن او و نیز نشانه‌های دیگر پیداست مدتی دل در «افتدودانی» داشته و عشق می‌باخته است.

در ۱۲۱۶ هـ. ق. - سال بعد - درست در ایامی که سیدشفتی به سفرهای خود پایان داد و وارد اصفهان شد، به اصرار پدر و پایمردی یکی از مجتهدان هم نام پدرش - آقا سید محمد طباطبایی - عقیده تاهل بر پای وفا نهادند و دختری را که نیره قاضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و پژوهشی

رک: آغا بزرگ تهرانی، الذریعه، ذیل نام او، و ابصاراً: بهار. میرزا محمد علی: مدایح معتمدیه، نسخه خطی کتابخانه ملک. ص ۱۹۱.

رک: یک اثر ارزنده چاپ نشده... نشریه کانون سردنتران، ش ۷، مرداد ۱۳۵۴. ص ۱۸ (محیط طباطبایی در یک جا، حاجی لطف‌الله: ضبط کرده که به نظر می‌رسد سهو القلم باشد، چون خود آن مرحوم نیز در بقیه آثارش از او به حاجی لطف‌علی یاد می‌کند. از جمله دو شماره بعد همین نشریه: آبان ۱۳۵۴، صص ۱۷-۱۱)

تفصیل این موقوفات از این قرار است: «شش طاق وانندی املاک و باغستان و مجری المیاه فریه شهراب و دیه حسن آباد سنلی و مزد آباد (هرمز آباد) پایین... آتشکده اردستان. ج ۱، ص ۱۵۶؛ بشارت برای شرح مفصل این موقوفات و

سید محمد طباطبایی^(۱) بود، به نکاح از در آوردند. گرچه این تأهل برای وفا که تمام عمر دلش نیز چون جسمش در سرگردانی و مسافرت بود، قدری سنگین آمد، اما موقتاً او را از زاویه طلبگی مدرسه کاسه گران بیرون آورد و در زندگی روزمره خانراذگی به بند کشید. اما روح سرکش جوان، بند شدنی و خرسند نبود و سودای تهران و دربار را می‌پرورید. چیزی نیز که تمایل او را به این امر بیشتر می‌کرد، مسأله وقف نامۀ یاد شده بود. ملا عبدالعظیم توجهی را که باید، به اجرای وقف نامۀ نداشت. طماعانی که چشم به زمین‌ها و موقوفات مزبور داشتند، فرزندان واقف را که اصلاً در زواره نبودند و در ترشیز ساکن بودند، تحریک به فروش موقوفات و ابطال وقف کردند. ورثه آزمند لطف علی خان نیز پس از گذشت حدود یک سال از فوت پدر در غیاب وفا که

ناظر وقف نامۀ بود، نقطه ضعفی را در کار تسلیم رقبات موقوفه به وقف جستند و از مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی - صاحب قوانین حکمی دایر بر بطلان عمل به وقف گرفتند و آن را به میرسیدحسین طبیب - حکیم باشی اردستانی دربار قاجار - به ثمن بخشی فروختند.^(۲)

وفا که با وجود حق نظارت برای خود، وقف را پایمال شده می‌دید، با چند تن از هم ولایتی‌ها مسأله را به نزد میرزا محمدحسین اصفهانی صاحب فصول - یکی از مراجع بزرگ آن روزگار - برد و پس از درخواست از وی، رأیی دال بر صحت وقف گرفت و به اردستان آمد. اما این بار رقیب سرسخت او - به جز ورثه سودجو - حکیم باشی شاه بود که میرزا عبدالعظیم بیدگلی و باقی حاکم اردستان را نیز با خود هم داستان کرده بود.

این جبهه‌گیری غیر متعادل، وفای جوان را بر آن داشت، تا طرحی درازمدت و حساب شده بیفکند و از راه کسب نفوذ و قدرت در تهران به چالش غاصبان و نف بیاید. بنابراین سفرهای مستمر وفا به تهران آغاز شد و طبیعتاً تنها چیزی که می‌توانست برای او، رخنه‌ای به

رسال جامع علم‌انان

۱- قاضی محمد از عنای اصفهان بود که در ایام محاصره اصفهان - یعنی ۱۱۳۵ - از ترس آقاعلی به زواره پناه آورد و در آنجا اقامت گزید تا اینکه سیزده رقیع - که یک سال بعد همان جا به دست آن‌ها کشته شد - دچار تعرض نشود. سیزده رقیعاً که خود پسر ضیاءالدین یا زین‌الدین علی بن محمد بن کمال‌الدین حسینی طباطبایی با همان میرزا آقاعلی‌ای دوم و بزرگ متیم زواره بود. جد و ناست. رک: (محیط طباطبایی: دعای زواره‌ای، یک ایران، ش ۱۳۷۸، ص ۱) (سال ۱۵، دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۴۳)

۲- محیط طباطبایی: وفای و غما...، یادگارنامه حبیب بغمایی، ص ۳۰۸

دربار پرشکوه و پرطمطراق خاقان ایجاد کند، چیرگی اش بر شعر و طب بود. ابتدا به نظرش می‌رسید که به دلیل کثرت و تجمع شعرا در دارالخلافه، طب برای نفوذ به دربار مناسب‌تر باشد. اما رقبا «پیش از چاشت، بر او شام کردند». حکیم‌باشی اردستانی و سید عبدالباقی طیب راه را بر این طیب کم تجربه و جوان و هم ولایتی بستند و وفا طرفی نیست.

پس از شاه‌راه شعر درآمد. فتحعلی خان صبا - ملک الشعراى فتحعلی شاه - مردی نیک محضر و خوش برخورد بود و به شاعران جوان میدان می‌داد. وفا را به گرمی پذیرفت؛ به ویژه که رفیق ایام صباوت وفا - مجمر - نیز در این آشنایی بی تأثیر نبود. صبا خرد خرد وفا را کشف کرد و دریافت که اگر در قوه شاعری، مرتبه بی نظیری ندارد، اما در فنون نقد ممتاز است. بنابراین به گفته میرزا محمد علی مذهب بهار در «مدایح معتمديه» گاه با او به جرح و تعدیل اشعار می‌پرداخته است.^(۱) محفلی که صبا در پیرامون خود ترتیب داده بود، نتیجه ثروت و مکتب فراوانی بود که از راه شعر و قصیده‌های سلام به هم زده بود و ده‌ها عالم و سراینده بزرگ را اطراف خویش آورده بود.

شاهزادگان و بزرگان قاجار نیز به دنبال خاقان بزرگ، هر کدام برای خود نمونه‌ای از این گونه انجمن‌ها را ترتیب دادند، به شکلی که تقریباً در هیچ دوره از ادوار تاریخی ما به این حد تذکره به وجود نیامد و نحله‌های شعری ترتیب نیافت. دستور این گونه نشست‌ها هم، بسیار ساده و تعیین شده بود و راه را تسهیل و هموار می‌کرد؛ تتبع و تقلید. سبک بازگشت، سبک پیروی و تقلید بود. برای آنها - برخلاف ذوق و نقد و رأی قبل و بعد - تقلید نکردن، عیب و اشکال بود نه تقلید کردن. این نکته به وضوح در منابع این عصر مشهود است. مثلاً در جامع‌ترین تذکره این دوره یعنی مجمع الفصحا، رضا قلی خان هدایت در ذیل احوال میرزا عباس نشاطی خان هزارجریبی می‌نویسد: «طبع خوبی داشته، لیکن تتبع کم کرده.»^(۲) که اگر

۱- ... [رفا] همواره در دارالخلافه تهران، با مرحوم صبا، مصاحب و در تصدیق و تصحیح اشعار و در ترغیب انکار، مخاطب بوده. (مدایح معتمديه. ص ۹۰۹)

۲- مجمع الفصحا، ج ۲، ص ۵۱۳ (این در حالی است که اتفاقاً نشاطی خان تقلید فراوان داشته و حتی در مظان اتهام انتحال بود. مثلاً این قصیده با مطلع:

مقصود از تنبُّع، استقبال و تقلید باشد، مؤثِّد مطلب فوق است.

وفا نیز رویکردی این چنین داشت و در همین اندک اشعاری که از او مانده، می‌توان آبخورهای گذشته را لفظاً و معنأ نشان داد. شعر، بزرگ‌ترین اشتغال وفا، در این حضور متناوب بیش از ده سالی بود که در تهران، سعی در رسوخ در دستگاه دیوانی داشت. فاضل خان گروسی که بسیاری از سروده‌های وفا را در آن مدت دیده بود، شعر او را در تذکرهٔ انجمن‌خاقان، با پختگی در نهایت کمال توصیف می‌کند.^(۱) راتبهٔ آن - اگر چه بعضاً فوق العاده بود ریخت و پاش‌ها و عیش و نوش‌های تهران باعث می‌آمد که علی‌الغلب شاعر زواره‌ای معطل خرجی زندگی باشد؛ به ویژه که به جز اولاد دختر، در ۱۲۲۸ صاحب پسری نیز شده بود که بعدها با تخلص «صفا»، جای پدر را می‌گرفت و بدین ترتیب عیالواری، هزینه‌های زندگی او را در اصفهان افزون کرد.

در این مدت، از اصفهان و زواره نیز غفلت نمی‌نمود و شاهد ضبط و ابطال کامل وقف یاد شده و مصادرهٔ سودجویانه و خرید و فروش آن به وسیله اولاد واقف بود، در این حین فرجی حاصل شد و ارتباط وفا با سیدشفتی و نیز گسترش نفوذ تدریجی سید در حوزهٔ فقاهت سبب شد که شاعر زواره‌ای بتواند، حکمی از او دال بر تأیید فتوای میرزا محمدحسین اصفهانی اخذ کند و عطف به آن وظیفه نظارت شش ساله بر آن اوقاف را نیز تنفیذ کند.

بدین ترتیب، امتیازی چشم‌گیر برای او علیه رقبای اردستانی ایجاد گردید. اما خریداران و فروشندگان، آن چنان پایداری کردند که این حکم نیز راهی به دهی نبرد و معطل ماند. رقیبان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ادامهٔ پارقری ز صفحهٔ قب

مرد معما شکاف. بپیده لاف است فرد کسی کو ز تیغ، موی شکاف است

که مستقیماً نظر به وصال با این مطلع دارد:

ماه فنک را کنت مگویی که لاف است این اثر آن بنان ماه شکاف است.

رک: مکارم، ج ۱ و ۲، ص ۱۱۰ و ۵-۶ و ۶۹ و ۱۱-۱۰. وصال نیز البته متأثر از قصیدهٔ خاقانی با این مطلع است:

رستم و بهرام را به هم چه صدف است این دو خلف را به هر چه خشم و خلاف است

۱. انجمن خاقان، ص ۶۳۹

ی راحت شدن از دست وفا، تمایلاتش را به تصوف بهانه آوردند و در سال ۱۲۳۵ او و نواده‌اش را اجباراً به ترک زواره و سکونت اجباری در اصفهان مجبور کردند.

تصویر این حرمان تازه، در همان اندک سروده‌های بازمانده از وفا و نیز فرزندش صفا، به صورت هجو و شکایت از مردم و بزرگان زواره مانده است. وفا، خانواده را در اصفهان ساکن کرد و از همان سال به تربیت فرزند هفت ساله‌اش کوشید و برای به درس خواندن واداشتنش، سال مداوم تلاش کرد، تا این کودک سرکش با مکتب و درس آشنا شود. هم چنین در این مدت، دوباره سعی کرد ارتباطش با دربار تهران برقرار شود، باشد که تلاش قبلی نتیجه دهد.

اتفاق را حاج محمدحسین خان صدراصفهانی در سال ۱۲۳۴ ه. ق. به صدارت عظمای محلی شاه گماشته شده و سعه صدر و دست‌گشاده‌ او، موقعیت فراخی برای اقران وفا، بیش از پیش فراهم آورده بود. وفا چند سالی را مصاحب صدراعظم بود. او در این مدت به فضل وفا پی برده بود. مذهب بهار در تذکره‌اش گوید:

«جهان جود را بانی - صدراصفهانی - در صحبتش؛ عمرها بهره‌ها برد، بلکه دراری باهوار و فرزندان کامکار خود را بدو سپرده داشت.»^(۱)

پس پیداست که وفا موقتاً به ترک خانواده گفته و آهنگ بخت خویش کرده بود. با وجود مینه‌های مستعد و شناخت قبلی که از او در محافل تهران وجود داشت، فرزندان صدراعظم، نیزیش داشتند. صدر از زنان مختلف، هشت پسر داشت که جوان‌ترین و خوش‌لقاترین آن‌ها، ابراهیم خان ناظرالدوله^(۲) از مادری شیرازی (دختر ابراهیم خان اعتمادالدوله) بود. این جوان که سمت معلمی جوانان را داشت، وفا را که اربعینی از عمرش سپری می‌شد و در تهران به عنوان ماضل و استاد فرزندان بزرگان شهرت گرفت، به سمت خود کشانید. با وجود این که ناظرالدوله، خدیجه عصمت الدوله ازدواج کرد، اما بیشتر اوقات مفیدش را با وفا می‌گذارید. وفا نیز تعلق خاطر عمیقی به او پیدا کرد.

بدخواهان و رقبای او، نزد صدراعظم، در پوستین وفا افتادند که دل‌باخته صباحت لقای سر صدر شده است و برای داماد خاقان و صدراعظم ایران، موجب تحخیف است. صدر

سیاست مدار و گشاده دست نیز «برای این که وفا را از صحبت پسر عزیز خود - یعنی شاه داماد - جدا سازد، سالی دویست تومان، از محل مالیات نظنز و اردستان برایش (از خزانه دولت) معین کرد و یک جازیه زیبای گرجی نیز به او بخشید و برای دوری از دیدار پسرش او را به اصفهان فرستاد»^(۱).

گرچه این حادثه نیز بر حرمان‌های وفا افزود، اما خاطر این شاعر عصبی و حساس زواره‌ای را برای همیشه از «غم نان» و دغدغه روزه و در یوزه آسوده ساخت. از این پس حتی یکی دوبار هم، ردّ او را برای شکایت از تعدّرات اقامت در تهران و رشک حاسدان و بدخواهان، در کرمانشاه^(۲) و شهرهای دیگر به دنبال صاحبان قدرت می‌بینم، اما زمانی که از بن دندان احساس کرد، که در تهران دیگر جایی برای او نیست، بر آن شد که در اصفهان و از لونی دیگر، عمل کند. حوزه فقه‌ای اصفهان، در این مدت آن چنان نفاذی در کار یافته بود که تدریجاً دارالحکومه تهران نیز حسابی جداگانه برای آن مفتوح ساخت. این قدرت بدون تردید از تدبّر و جرأت سیدشفتی برمی‌خاست. چون نه تنها فقهای دیگر اصفهان اعم از حاجی کرباسی که احتیاط را در همه امور پیشه کرده بودند و امام جمعه - حاج میرزا حسن^(۳) (متوفای ۱۲۴۸ قمری)، با وجود اقتدار فراوان اما در کمال ثنات، به اجرای حدود نمی‌پرداختند که حتی این عمل پیش از این نیز در تمام ادوار فقهت سابقه و نمونه چندانی نداشت. سید، خود، هم حاکم شرع بود و قضاوت می‌نمود، هم حکم را - حتی گاهی به دست خود - اجرا می‌کرد و در این مسأله نیاز به نیرویی عمومی داشت که به عنوان مأمور، زمینه را برای این امور مهیا سازد. از این رو اندک اندک الوار محله بزرگ بیدآباد که اطراف فرزندان او - به ویژه سید جعفر - را گرفته بودند، وسیله‌ای برای اجرای اوامر و نواهی این قدرت روحانی شدند.

۱- یادگرونامه حبیب یغمانی. پنین. ص ۳۰۸

۲- مثلاً در نسخه نفیس مدایح معتمدیه. در چکامه‌ای که وفا برای منوچهر خان معتمدالدوله گرجی سروده:

در مرز ری سرا چو کسی دادرس نشد
دانا وزیر اعظم و میران سازگه

ز آن روی سر ولایت کرمانشاه شدم
آورده‌ام به درکه با رفعت پناه (ص ۹۱)

۳- و حتی پدرش - حاج میرزا محمدحسین امام جمعه (متوفای ۱۲۳۳ ه. ق.) که دارای همین قدرت به قول جابری

گروه کار اصفهان، وقتی آشکارتر شد که عبدالله خان امین ندوله و پسرش - علی محمدخان نظام الدوله - که از طرف صدراعظم حکومت اصفهان را اداره می‌کردند، در واقع قدرت قانونی را به دست داشتند، تدریجاً به جز عوامل رسمی و اجرایی حکومت، دارای نیرویی مشابه لره‌های فوق شدند که از الوار محله لبنان تشکیل شده بود و سرکرده آن‌ها حاج هاشم خان لبنانی^(۱) به حساب می‌آمد.

امین الدوله برای علما، علی بن یقطين محسوب می‌شد و به ویژه به سید ارادتی به تمام داشت. اما از دیگر سو، ستم و بی بندوباری لره‌های لبنانی، به پشتوانه این که حاج هاشم خان، دایی حاکم اصفهان و برادر زن وی بود، به حدی رسید که خود نیز علیه هاشم خان، مظلمه به تهران فرستاد.

سید که نمی‌توانست یک‌باره اشرار را به کیفر برساند، گه‌گاه یکی از انواط را محاکمه می‌کرد و یا حد می‌زد، یا پس از گردن زدن، بر جنازه او نماز می‌خواند و می‌گریست. حکومت مرکزی هم گرچه این مجازات‌های شرعی را در نهایت بی ثمر نمی‌دانست، اما قدرت روز افزون سید را بر نمی‌تایید و با وجود وی و نفوذ روزافزونی در مردم، سیطره خود را در حال کاهش می‌پنداشت.

وفا در چنین بحرانی وارد اصفهان شد و صلاح کار را در آن دید که یک بار دیگر، شاخه‌ای از خانواده را در زواره احیا کند، تا هم جاریه جدید از دست مادر صفا آسوده باشد و هم فرمان راتبه صدراعظم زنده و اجرا شود. امان‌گاهی نیز از شر و شور اصفهان داشته باشد. رقیبان وفا در زواره که گمان می‌کردند او را برای همیشه از آن‌جا رانده‌اند، در برابر فرمان محمدحسین خان صدر سکوت اختیار کردند و عمال خراج نظرن و اردستان نیز ناچار به اجرای آن شدند. وفا پس از چندماه در زواره از این گرجیه زیباروی، صاحب اولادی شد که آن را سید محمدبهشتی نام نهاد. این مادر و پسر که اکنون اوقات بیشتری از شاعر زواره‌ای را به خود مصروف می‌داشتند، طبیعتاً رشک صفا و مادرش را برانگیختند، اما این موجب نشد که دست

برای تحقیق در احوال عبرت‌انگیز او بنگرید به: پیشین، صص ۶-۸۶. ذیل صفحه سی و یک و نیز: بهار، میرزا محمدعلی: مدایح معتمدیه، صص ۷۱-۸۷۰ و همچنین: درعوهانیان. هاروتون: تاریخ جنای اصفهان. ترجمه لئون

وفا را از اصفهان کوتاه سازد و پای او به محافل علمی و دینی اصفهان باز شود. اگر هم مشاجره‌ای پیش می‌آمد، وفا را به انزوای همان حجره طلبگی در مدرسه کاسه گران می‌کشاند. اما از ماندن در اصفهان منصرف نمی‌کرد؛ به ویژه که سال ۱۲۴۰ هـ. ق. مرگ صدراعظم موجب اتفاقی شد که عزم وفا را در ماندن در اصفهان بیشتر جزم کرد. تغییر صدارت باعث آمدن دست حمایت، از پشت امین الدوله و فرزندش - علی محمدخان نظام الدوله، حاکم اصفهان - برداشته شود و فتحعلی‌شاه برای تغییر حکومت و سرکوبی شرارت‌های الوار، خود شخصاً به اصفهان گام بگذارد.

او در ماه شعبان ۱۲۴۰ که مصادف شده بود با عید نوروز، یکی از فرزندان تازه دامادش را به نام سیف الدوله سلطان محمد میرزا (رک: تعلیقه ش ۱۸۶) که حدود پانزده سال بیشتر نداشت، برداشت و با خدم و حشم و حشر به طرف اصفهان حرکت کرد و بلافاصله پس از ورود، حاکم را خلع و جرمیده کرد و سلطان را به جای او نصب کرد. سپس اشرار را به وضع غریبی دستگیر و مجازات نمود و هاشم‌خان را نیز «به حلیه میل، مکحول البصر کرد».

عبدالله‌خان امین الدوله، خود پیشاپیش به سیدشفتی دخیل شده و در خانه او در مجاورت مسجد سید بست نشسته بود. حریم سید در آن روزگار، آن چنان مستحکم و حصین بود که تا چندی بعد مقامات متعدد دولتی و حتی میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیز نتوانستند او را از آن، بیرون آورند و تسلیم حکومت کنند.^(۱) البته دولت بهیبه انگلیس هم در زمینه این خاطر جمعی و اطمینان تام امین الدوله تأثیر وافر داشت.

سیف الدوله گرچه جرأت و کفایت تام حکومت خطیر اصفهان را نداشت و یوسف‌خان گرجی به وزارتش آن را تدارک می‌کرد، اما - از فرزندان فراوان خاقان - جزو فضلالی آنان به شمار می‌آمد. اهلیت شعر و ادب و نقاشی و معماری و فنون او از همان ابتدای حکومت باعث آمدن به سرعت اهل ادب پیرامونش درآیند. او عمارت صفوی زیبای «سرپوشیده» را در جنب چهل ستون، به عنوان کاخ انتخاب و آن را به نحو دل‌خواه تعمیر اساسی کرد و در آنجا بر تخت قدرت تکیه زد و آنجا را محل تجمع اهل فضل نمود.^(۲)

۱- منشآت قائم مقام: ص ۲۲۷ (نامه ۱۰۴)

۲- مع الاسف باید گفت که این عمارت بی همتا، مانند کاخ‌های دیگر به دست ضل السلطان منهدم شد.

وفا که در تهران معرف حضور شاهزادگان ادب دوست بود؛ برای سیف الدوله ناشناخته نبود. بنابراین جزو نخستین کسانی بود که به مصاحبت او نشست و گه‌گاه اشعار نسخه سلطانی جوان را ترمیم کرد.

آن چنان که از قراین تاریخی هویدا است، سیف الدوله مسحور قدرت و نفوذ سیدشفتی قرار داشته و به کوچک‌ترین اشارت او، به چشم قبول و اجرا می‌نگریسته است. شواهد متون و تواریخ گواهی می‌دهد، مؤثرترین کسی که زمینه این ارتباط را میان سید و سلطان فراهم ساخت، وفاست.

همین تأثیر در ارتباطها، تدریجاً نفوذ شاعر زواره‌ای را در هر چند حوزه قدرت در اصفهان افزایش داد و قدری از عقده‌های ناگشوده پیشین وفا را التیام بخشید. اما از آنجا که «فلک به کام او نمی‌گشت، این بار نیز از در دیگر سنگ در جامش کرد و جانش به درد آورد.» پسر نوزده ساله‌اش صفا، دل به دستور پدر نمی‌سپرد و نه تنها راه درس و بحث پیش نمی‌گرفت که «از طریق شاعری، به بطالت و هوس‌رانی و خوش‌گذارنی افتاد.»^(۱) پدر که خود قبلاً مزه سر به هوایی جوانی را چشیده بود و همین را عامل اساسی دست نیافتن خود به مدارج اجتهاد و قدرت می‌دانست، حدود دو سال کوشیده بود، اما پسر ناخلف به راه نمی‌آمد. مادرش نیز به خاطر یافتن محملی مناسب، برای ستیزه با شوهری که نیمی از آن را به راحتی از دست رفته می‌دید، جانب پسر گرفت؛ همین باعث شد که طبع حساس وفا، از این بی‌وفایی رنجید و او را برای همیشه مطلقه کرد و صفا را نیز از خود راند و عاق کرد و مقرری هر دو را قطع نمود. بدین ترتیب زندگی خانوادگی او منحصر به زوجه جوان و نوباوه‌اش در زواره شد و شاعر زواره‌ای فرصت بیشتری برای به کرسی نشاندن نظر خود و اعاده موقوفات مدرسه لطف‌علی خان یافت. اما دریافت که «خریدار و فروشندهگان موقوفه، به اعتبار تعارض حکم میرزای قمی با فتوای جدید سیدشفتی، دعوا را به محضر شرع ملا احمد نراقی در کاشان برده‌اند... نراقی نیز حکم میرزا را تأیید و فتوای سید را نقض کرده است.»^(۲) اما درگذشت ملا احمد در سال ۱۲۴۵ قمری،

محیط طباطبایی: «صفا زواره‌ای»، پیشین، ص ۲

محیط طباطبایی: «بغمای جندقی و سادات زواره»، دوره پنجم، ج ۲۹، ص ۶۱۱ (مجموع این فتوای متناقض را که ادامه پاورقی در صفحه بعد

امتیازی برای وفا بود. با فوت ابن عالم شهیر، دوست و کاتب او - یغمای جندقی - به صفهان آمده و به سرعت به ملازمان سیف‌الدوله پیوست و از این طریق، ارتباط او با وفانمی توانست در تحریض شاعر زواره‌ای به اقدام برای رسوخ حکم سیدشفقتی و کم رنگ کردن فتوای نرائی مؤثر بوده باشد.

با الحاح وفا، سید برای متولی موقوفات - یعنی همان ملا عبدالعظیم بیدگلی - دستور تصرف «اعیان مقصوبه موقوفه» را صادر کرد. اما او که چنین کاری را برای خود محال می‌دید، پرورش خواست و از آن‌جا که وف قبلاً از سوی واقف، برای نظارت بر اوقاف فوق برگزیده شده بود، این کار به گردن وی گذارده شد. وفا نیز که فرصت را برای چالش نهایی با رقیب پیشین خود - میرسید حسین طیب - که حالا مالک موقوفات مدرسه شده بود، مناسب می‌دید، به مخالفت با حکیم‌باشی پرداخت و خود را مدعی دعوی وقف قرار داد و به پشتیبانی اعطای سمت نظارت از طرف حجة‌الاسلام سید به او، دعوی را در مرحله نهایی رفع تصرف عدوانی حریدار تعقیب کرد. سید مرتضی - امام جمعه زواره - نیز به پشتیبانی از او پرداخت.

هم‌چنین سیف‌الدوله جوان، تحت تأثیر سید و با اصرار وفا فرمان داد که عاملان دیوانی وفا را تا فیصله یافتن مسأله موقوفات به نفع او حمایت کنند. این انتقال در طول شش ماه انجام گرفت و از آن پس متولی دوباره می‌بایست محصولات موقوفه را به مصرف مدرسه می‌رسانید مدرسه نیز تعمیر و احیا شد. حکم سلب بده، مرید حسین را بسی خشمگین ساخت و ملا عبدالعظیم نیز مکدر شد. چون برایش بسیار سنگین بود که از آن پس زیر نظر شاگرد سابقش - وفا - مجبور به اداره مدرسه باشد. البته فرزندان او نیز با تحریکاتشان، این تکدر را روز افزون می‌نمودند. اما وفا پیروزمندانه بر مسند نظارت تکیه زد و خانه‌اش محل اجتماع اهل فضل و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

دو به دو، در برابر یکدیگر صف آرایی کرده، محمد بن یوسف میمائی در کتابی به نام مسائل و رسائل می‌نویسد: «مسائل: گرد آورده است. رک: محیط طبطبیری، یک اثر ارزنده چاپ نشده پستین، ص ۱۵۰-۲۲ و نیز رک نویسگانی، دکتر سید حمد: اختلاف نظر دو فقیه هم عصر در یک مسأله فقهی»، میراث جاوید، سال ۵، شماره

ادب و علاقمندان به معرفت شد. برادر کهنتر وفا- میرزا مهدی يموت^(۱) - نیز در گرم‌تر ساختن این محفل اثر گذار بود.

رونق خانه وفا سبب شد که يموت نیز سرای خود را مهمان‌سرای اهل ذوق قرار دهد. او نیز شهرت خود را مدیون شعر و تصوف بود.

در این محافل گرم، وفا که از انواع ادبی طبعش بیشتر به هجو مایل بود، در شاه نشین مجلس تکیه می‌زد و به تحریک دیگران، میرزا عبدالباقی طیب، میرزا حسین حکیم‌باشی و همه کسانی را که در این دوده باعث آوارگی و محرومیت‌های او شده بودند، به باد هجو می‌گرفت. برادرش میرزامهدی نیز کم و بیش از وفا پیروی می‌کرد.

محیط طباطبایی بر آن است که برخی از این هجویه‌ها - که به سرعت در زواره بر سر زبان‌ها می‌افتاد، بعدها به دواوین دیگران و از جمله یغما راه یافته است. برای نمونه، مهم‌ترین هجویات که با مصرع «تا نشان است از قرماغی (الخ)» با نام ترجیع بند باقی شهرت یافته است. مصحح دیوان یغما انتساب این ترجیع بند را به وفارد می‌کند و زوی سخن نبیره وفا چنین خط بطلان می‌کشد:

«محکم‌ترین و مستندترین دلیل برای اثبات این که این ترجیع بند اثر یغماست، همانا نسخه تنقیح شده به وسیله «هنر» است... که بدون داشتن هیچ نوع تعصب و غرضی تصحیح کرده است و اگر چنانچه آثاری از دیگران در جزو آن‌ها بوده است، در حاشیه توضیح داده است که شعر از کیست. از جمله چند شعر از سید مهدی يموت زواره‌ای است که «هنر» نوشته

محیط یک جا او را «احمد» می‌نامد (دوره یغما، ج ۲۹، ص ۶۱) اما همه منابع دیگر از او با نام سهدی یاد می‌کنند. آتشکده اردستان تسبیح يموت را به ناصراندین شاه نست می‌دهد که به او گفته بود:

سنت به ریش ظایفه، يموت می‌ماند و از آن پس به يموت معروف شد. (ج ۳، ص ۱۵-۵۱۳) اما از سائرها قبل هم به يموت شهره بود، چون به جهت قلت موی «يموت» تخلص می‌کرد، زیرا که يموت ظایفه‌پس بودند که به کم ریش شهرت داشتند. چنان که خود در این باب گوید:

مصطفی‌نامه و ابوجهل صفت فرآشی
من شدم مات سبیل و پرآن منت محض
که جوی عرضه درو نیست به جز یاد و بروت
او زکم ریشی من، نام مرا کرد يموت

از اوست. اما در مقابل ترجیع بند مذکور، هیچ گونه مطلبی نوشته نشده است. یغما و وفا مناسبات نزدیکی با هم داشته‌اند و ترجیع بند مذکور را یغما از قول وفا ساخته است و سیاق عبارات و الفاظ آن به سایر اهاجی یغما شباهت کامل دارد.^(۱)

در این میان اگر از سندیت گفته محیط بتوان گذشت و حتی ورود یغما به اصفهان و ارتباط او با وفا را که بعد از مرگ نراقی صورت گرفت و قطعاً باید از ۱۲۴۶ ه. ق به بعد باشد، نادیده انگاشت، دست کم از گفته ناقد، اذعان به اختلاط شعر یغما با یموت آشکار است که خود دلیلی است بر این که شعر وفا به نحو اولی و الیق می‌توانست با شعر یغما جابه‌جا شود. ارتباط یغما و وفا را پس از سفر یغما به اصفهان تا واپسین دم حیات آنها می‌توان دید. «برخی از هجویات وفا به دلیل استواری، نغزی و کم نظیری - خلاف میل یغما - به دیوان او راه یافت و به نام او ثبت شده است. هجوهای دوستانه نیز میان آن دو رد و بدل شده و هنوز زبان زد مردم زواره و مورد گزافه‌گویی و داستان‌پردازی است.»^(۲)

حتی خود مصحح آثار یغما نیز در همان مقدمه اعتراف دارد که: «یغما در قطعه‌ای که ساخته و در دیوان چاپی او هم نیست؛ وفا را دوستانه هجو کرده است. مطلع این قطعه را یاد می‌کنیم:

در کوچه شهنه از سرشوق افتاد مرا گذر گذاره
دیدم که وفا، ادامه الله دیری است که آمد از زواره (الخ)^(۳)

بنابراین باید دانست که جمع سه نفری سلطان، یغما و وفا از ۱۲۴۶ قمری در «عمارت سرپوشیده» تشکیل یافت و به مرور ایف‌تر شد و تا مرگ وفا ادامه پیدا کرد. بنابراین رد برخی از مضامین و سروده‌های وفا را در آثار هر دو می‌توان دید. یموت نیز این اهاجی را تا آنجا ادامه داد که حتی فرزند سیدشفتی نیز از تیغ زبان او در امان نماند و به دلیل تضاد غلیظی که بین اطرافیان سید و منسوبان به تصوف در اطراف وجود داشت و حتی - علی‌الرسم - گاهی آنها را تندتر از خود حجة الاسلام نشان می‌داد، در قصیده‌ای با این مطلع او را آزرده:

۱- آل داوود. سیدعلی: مجموعه آثار یغما، ج اول، مقدمه، ص ۴۸

۲- طباطبایی محیط: یغمایی جدقی و سادات زواره، پیشین، ص ۶۱۱

۳- آل داوود، سیدعلی: مجموعه آثار یغما، ج اول، مقدمه، ص ۴۸

چه شد کاندز بهاران، بید از این باد می لرزد

چه شد کز یک نسیم ارکان بیدآباد می لرزد

ندای ربّ ان ابنی، خطاب لیس من اهلک

چو پشت نوح، از آن ناخلف اولاد می لرزد^(۱)

همان گونه که ذکر شد، وفایز قصیده‌ای در نکوهر مخالفانش به ویژه باقی - حاکم اردستان - و میرزا سید حسین حکیم‌باشی اردستانی و حتی ملا عبدالعظیم بیدگلی سرود که به قول محیط «بسیار زنده است و در دیوان قدیم یغما، چاپ تهران، صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۵ به نام یغما چاپ شده است.»^(۲) یا این اشعار:

آن که می خوردی غذا را با قدر وز تشر، شرتر همی کردی سیل
جد او باشد رسول مصطفی جدش گل چهره آن بکر جمیل (الخ)^(۳)

این اشعار چنان بدخواهان او و میراث خواران واقف را بر آشفت که با واسطه، نزد سید به بهانه این که وفادار حل و فصل مسأله موقوفات، بهره برداری شخصی کرده، از او بدگویی کردند و شواهدی را نیز برای اثبات گرایش او و برادرش به تصوف ارائه دادند. سید که ضدیت او با صوفیان، بارها آشکار شده بود و حتی حکم شدید اللحن او متضمن نفی بلد صاحب بستان السیاحه را عموم می دانستند،^(۴) غیباً حکم به نفی بلد آن‌ها نیز داد. اما این حکم مخالفان وفارا کفایت نکرد و از در دیگری وارد شدند و آن‌ها که ملامهدی - پسر ملا عبدالعظیم بیدگلی - که در اصفهان می زیست، قطعه شعری نامربوط را به نام وفایه عرض سید رسانید و به بهانه این که او اشعار رکیک‌تری نیز در زواره، در هجو سیدشفتی سروده؛ احساسات او و فرزندش را بر وفا شورانیدند.

سید که این بار با باور آن، آشفته بود، از وفا بسیار خشمگین شد و حکم دستگیری در

نیم مهرآبادی: آتشکده اردستان، ج ۳، صص ۱۶-۵۱۵

باطبایی، محیط: «صفای زواره‌ای»، پیشین، ص ۲

نیم مهرآبادی: پیشین، ص ۴۹۷

مل حکم، در مورد نفی و طرد نامبرده، به خط کاتب سب - آقا محمد خلیج - در تاریخ ۱۲۴۱ قمری. در پایان ساله، «منوال و جواب» به صورت مخلوط، در نزد احفاد شفتی موجود است.

غل و زنجیر، و تحویل او و برادرش را برای شاهزاده سیف‌الدوله صادر کرد، تا حدّ شرعی را بر آن‌ها جاری سازد.

سیف‌الدوله محمد میرزا هم با توجه به عنایت ویژه‌ای که به وفا داشت، او را به خفیه و ملطفه آگاه کرد. وفا جمع صوفیان اطراف خود را به سرعت پراکنده ساخت و برادرش یموت را هم پنهانی به سوی کاشان روانه کرد. خود نیز در یک نقشه حساب شده و از راه نهره به اصفهان آمد و مانند وحشی - قاتل حمزه - هنگام امان گرفتن از پیامبر (ص) نایوسان خود را به دامن سید انداخت و با دخیل شدن به خود سید، مخالفان را غافل‌گیر کرد. سپس برای رفع بدگمانی سید، ادلهٔ فراوان آورد و همه اهاجی علیه سید و اولادش را انکار کرد. وفا را به محکمه مسجد سید کشیدند و به فرمان حجة الاسلام مطلق شیعیان، بدون درنگ، پیکی به زواره گسیل داشتند، تا آن دشنام‌نامه‌ها را بیابد و مستمسک اجرای حدود کنند.

اما چون این ادعا - دست کم در مورد وفا - یاوه‌ای بیش نبود و ملامهدی بیدگلی نیز از عهده تدارک مدارک محکمه پسند و اثبات تهمت برنیامد، نیرنگ توطئه گران آشکار شد. تنها شعری که در زواره یافته بودند و تصور داشتند به استعازه و کنایت متوجه خاندان شفتی است، این بود:

پشت سمنان دامغان است ای خدا	رود گرگان در میان است ای خدا
آن طرف‌تر ترکمان است ای خدا	شکر از مازندران است ای خدا
قاطر مهدی روان است ای خدا	پشت عقدا اردکان است ای خدا (!)

به ظاهر، محکمه تبدیل به مضحکه شد و سید و فرزندش - محمد مهدی - بسیار شرمگین گشتند و بلافصل حکم براءت وفا را صادر کردند و وی را شدیداً مورد استمالت و دل‌جویی قرار دادند.

اما هنوز شبهه تصوف بر او سایه انداخته بود و صوفیان زواره نیز مشمول تعقیب و تکفیر سید بودند. با این ترتیب، یموت هم نمی‌توانست به زواره برگردد یا در اصفهان ظاهر شود و خود را علی رؤوس الاشهاد آشکار سازد. پس وفا برای انصراف خاطر سید از این، یکی از تعلق خاطرهای حجة الاسلام - یعنی شعر - را از همه مناسب‌تر دید. نبیره وفا - محیط - هم یکی از اصلی‌ترین عواملی را که سبب به وجود آمدن تذکرهٔ «مآثر الباقریه» شد، توجه به «تسکین حدت طبع و تخفیف شدت اوامر سید در تعقیب و تکفیر صوفیهٔ زواره که تبعات آن دامن گیر وفا و

بموت نیز می‌شد^(۱) می‌داند.

قدرت، ثروت، نفاذ امر و ادب دوستی و شاعر نوازی سیدشفتی از جمله عواملی بود که در تاریخ عالمان اسلامی در کمتر کسی یک جا گرد آمده بود و بلکه جامع جمیع این‌ها وجود نداشت. همین امر باعث شده بود که سخن‌سرایان بسیاری از سایر بلاد یا گرد او می‌آمدند و یا بر او از شهرها و حتی سرزمین‌های دیگر مانند هند و روم و بلاد عربی، ستایش نامه می‌فرستادند و از این قبل، بعضاً به صله‌های معتنا بهی چنگ می‌یازیدند. شاعری عرب که در یکی از این مدیحه‌ها، در مصرعی خطاب به او گفته بود: «انا الذی احتاج ما یحتاجه» یعنی من به لفظ «الذی» می‌مانم؛ چنان‌که او احتیاج به صله دارد، من هم نیاز به صله و انعام تو دارم.^(۲)

سید هم بر حسب مورد و اقتضای خواهش ستاینده برای یکی خانه می‌خرید، برای دیگری زندگی ترتیب می‌داد، به شاعری جایزه‌ای چشم‌گیر می‌بخشید و اجمالاً از این قصاید و قطعات، دیوانی بزرگ و پراکنده فراهم آمده بود. وفا، زیرکانه جمع‌آوری منتخبی از این مدایح را به سید پیشنهاد کرد تا از آن - چنان‌که متداول بود - تذکره‌ای پدید آورد، پس خواسته‌اش که پسند سید نیز بود مقرون به قبول و تمنایش، به حصول، موصول آمد، که آن فرایند جراید ملاحظت و لآلی اصداف فصاحت که اکنون، لؤلؤزی منثور، کنایتی از آن است، به نظم آن‌ها پردازد و مجموعه‌ای از آن جواهر منظومه سازد، حسب‌الاشاره لازم‌البشاره، به جمع آن‌ها پرداخت و متأثر الباقریه‌اش موسوم ساخت.^(۳)

پس وفا دست به کار شد و ابتدا از بقیه شعرای مشهوری که با سید به نحوی مرتبط بودند یا به او ازادت می‌ورزیدند ولی تا آن روز در مدایح او سروده‌ای نداشتند نیز درخواست شعر کرد. عموم آن‌ها تقدیم کردند.^(۴) سپس آن‌چه که از سرگذشت سراینده‌گان آن مجموعه می‌دانست

۱۲۰ وفا در حق‌هما، پیشین، ص ۱۲

نکابنی، میرزا محمد؛ قصص العلماء، ص ۱۴۵

۱۲۰ آثارالباقریه، ص ۶-۵ (البته هشتاد و شش سال پس از این مولوی سید اولاد حیدر بنگرامی تذکره‌ای دیگر - همین نام در دهلی منتشر ساخته که سوانح ارم پنجم (۶) است و نباید با این تذکره مشتبه شود. رکن: تاریخ تذکره‌های

فارسی، ج ۲، پاورقی ص ۱۱۰)

رضی نیز به هر دلیلی خودداری کردند از جمله همای شیرازی. گو این‌که او بعدها مدایح و مرثی‌های جداگانه‌ای برای

و قابل ذکر می‌شمرد، به اختصار نوشت و با سروده‌های آن‌ها به هم آمیخت و تذکره‌ای آراست
 مشتمل بر دو بخش؛ بخش نخست زندگی و مدح پنجاه و یک نفر از سرایندگان نیمهٔ قرن
 سیزدهم که نیمی از آن‌ها، جزو معروف‌ترین شاعران روزگار خویش بودند و بسیاری در عموم
 تذکره‌های آن روزگار صاحب اثر به حساب می‌آمدند. شاعران تذکره عبارتند از: آتش،
 جوهری، زرگر، سروش، وصال، عندلیب، مسکین، فدا، نیاز، حکیم میرزا علی نوری، اختیار،
 بحری، بقا، موسی بیک بریجه‌ای، ثاقب، ملا عبدالکریم جزوی، حامد، حسینی بنارسی، حیران،
 حربا، حیرت، سید یوسف حکیم، میر محمد حسین حکیم، رونق، سودایی، سیما، شحنه،
 شکیب، سید محمد صفا، عبدالواسع صفا، ضیا، طلعت، فیاض، فرهنگ (میرزا محمد علی
 مذهب بهار) فکاری، فنا، قانع، کامی، کجانی اردستانی، گوهر، ملا عبدالوهاب مارینی، مایل،
 مجذوب، محیط، مطرب، ناطق، نشاطی و همدم. به ظاهر، تدوین تذکره چهار سال - یعنی از
 ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۸ هـ. ق - به طول انجامید. گر این که مرحوم محیط، تاریخ شروع آن را، یک جا
 ۱۲۴۶ می‌داند^(۱) که خطی است مسلم. چون در خود تذکره، چند بار به تاریخ ۱۲۴۵ صراحتاً
 اشاره می‌شود.

این مجموعه، جزو «تذکره‌های عصری» به شمار می‌آید که این نوع، آثار شعرا را در یک
 دوره معینی (یک یا دو قرن) بررسی می‌کنند. وفا برای هر کدام از شعرا، ابتدا - طبق رسم متداول
 تذکره نگاران - زندگی نامه یا به اصطلاح خود آن‌ها ترجمهٔ احوالی مختصر یا مفصل می‌نویسد و
 سپس قطعاتی چند از سروده‌های آن‌ها را به انتخاب خود غث و سمین کرده، در تذکره درج
 می‌کند که به این ترتیب بسیاری از آن‌ها از اواسط قصیده در این تذکره آمده است و مجموعاً
 تعداد ابیات آن، به جز شواهد و ابیات پراکندهٔ گزارش‌ها، نزدیک هزار و هشتصد بیت است که
 مرکب است از ۶۵ قصیده کامل؛ ۱۶ قطعه یا بعضاً قصیده‌های مقتضب صوری، یعنی آن‌هایی
 که از اواسط آمده و مطلع و تشبیب ندارد؛ ۱۰ رباعی؛ یک ترکیب بند؛ یک مثنوی فارسی و
 یک قطعه عربی.

ادامهٔ باورقی از صفحهٔ قبل

سید سرود. رک: مکارم الآثار، ج ۵، ص ۱۶۱۵

- وفا در حق هما، پیشین، ص ۳

پیداست ستایش نامه‌های شاعران در باب سید، بسیار بیش از این مقدار بوده است. چون مؤلف بیان المفاخرکه تماماً در سوانح و حیات سید تألیف یافته - نام و مشخصات اغلب شاعران مداح سید را نقل می‌کند که در این تذکره نیست^(۱).

اطلاعات ذی قیمتی در این بخش وجود دارد که در کمتر پژوهشی نشانی از آن هست؛ ماجرای غریب حج گزاردن علاءالدین حسین نواب خلیفه‌السلطان - وزیر اعظم شاه عباس - که به مناسبت شرح احوال نبیره‌اش حامد محمدرضا خلیفه‌سلطان آمده^(۲)، خبر تألیف رساله‌هایی مانند «بدایع الرقايع» به مناسبت تاریخ معجم از میرزا محمدرضا علاءالملکی سمنانی^(۳)، که حتی نام او در تاریخ بزرگان و مشاهیر قومس به چشم نمی‌خورد، پیش بینی‌های صائب و فا در مورد سروش^(۴) و تصویری ز اوضاع نأ به سامان و کشاکش قدرت در آن روزگار از جمله آنسوه اطلاعاتی است که بسیاری از آنها تنها در این تذکره به چشم می‌آید. وفا به تصریح خود، گاهی اجزای تذکره را بر سید می‌خوانده و آفرین می‌شنیده است.^(۵)

«مأثرالباقریه» برای شرح احوال بیش از ۳۰ اشعار شاعرانی که در این تذکره صاحب اثرند، تنها منبع موجود به حساب می‌آید و به این جا که می‌رسیم، سخن سخنة استاد نبیل، جلال‌الدین همایی را به یاد می‌آوریم که: «قرن سیزدهم هجری قمری که عهد ظهور «سروش» است، یکی از دوره‌های مشعشع تاریخ ادبی و رواج شعر و ادبیات فارسی در ایران شمرده می‌شود؛ عده شعرا و گویندگان فارسی صد ساله مابین ۱۳۰۰-۱۲۰۰ ه. ق. مخصوصاً به قدری زیاد است که به اعتقاد من، تألیف تذکره‌یی که پنج برابر مجموع «مجمع الفصحا» باشد هم برای ثبت تراجم احوال و نمونه اشعار آنها کافی نیست؛ چیزی که هست، متأسفانه شهرت شاعر در ایران تاکنون معمولاً منوط به تقرب و معروفیت خدمت درباری بوده است و چون همه این شعرا شغل و خدمت و شهرت دیوانی نداشته و از حول و حوش دربار سلطنت تهران و ولیعهد آذربایجان دور

مهدری، سید صلح‌الدین: بیان المفاخر، ج ۲، ص ۲۳-۱۱۰

مأثرالباقریه، ص ۴۱

پیشین، ص ۲۵

پیشین، ص ۸۰-۱۷۴

پیشین، ص ۱۸۲

بوده‌اند، اکثر گمنام و حامل الذکر مانده‌اند و آثارشان هم به کلی از بین رفته یا در حکم معدوم و از بین رفته است.^(۱)

به همین دلیل، تدوین تذکره‌های متعدد کوچک و بزرگ در این دوره را باید یکی از امتیازات این سده محسوب داشت چون دست کم خود مانع از میان رفتن نام و نشان و نمونه آثار بسیاری از این سخنوران شد و این یکی از سودمندترین فایده‌هاست. محمد صالح شاملوی خراسانی - که خود از این دست تذکره نگاران است در این باب گوید: «این خیال همواره در خاطر این حقیر... می‌گذشت که شاید بعد از این هاتف غیبی ندای لاریبی که یا ایها النفس... الخ، در گوش هوش ایشان را تا مقرر موعود کشانده به واسطه تغییر زمان و انقلاب دوران... بیاض اشعار و دیوان افکار ایشان به یک‌باره پایمال حوادث شود و نام نامیشان از روزگار، رفته رفته محو و زایل شود... پس باید به قدر مقدور، در حفظ منتخبات اشعار ایشان بذل جهدی به عمل آید.»^(۲)

پس جرقه تدوین تذکره مآثر، به هر دلیلی که بود، برای محققان بعد، اقدامی فرخنده به حساب می‌آید. سبک شعر عموم شاعران این تذکره، همان شیوه بازگشت است و گاهی به اقتضای سراینده، طرز مایل به هندی یا اصفهانی نیز در آن به چشم می‌خورد.^(۳) سبک نثر تذکره نیز همان شیوه مرسوم قاجاری دوره اول است که آمیخته‌ای از تسجیع و تصنع است و حکایت از وسعت مایه و پایه اطلاعات و دانش وفا دارد و اتفاقاً در بین اقران، مایل به تلخیص کلیات و صرف به کار بردن موازنه و عبارات مزدوج نیست. بلکه انتقال پیام را بر این صنایع بررسی دارد و این با طبع تند وفا نیز سازش پذیرتر است. برای نمونه می‌توان ترجمه احوال افرادی را که در هر دو تذکره مآثر و مدایح معتمدییه به اشتراک، شعر دارند، مانند ثاقب یا سید یوسف حکیم با یکدیگر مقایسه کرد. وفا تعارف ندارد. بنابراین برای کسی که پس از صد و هفتاد سال می‌خواهد بداند مثلاً «روتق» که بوده، به صلاح و صرفه‌تر است که به مآثر مراجعه کند تا به تذکره‌های مشابه. چون فی‌المثل، در همان تذکره مدایح معتمدییه، میرزا محمد علی مذهب

۱- مقدمه دیوان سروش. ص ۶۲

۲- به نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی. ج ۲. ص ۱۷۱

۳- مآثر الباقریه، صص ۲-۶۱

متخلص به بهار، راجع به «روتق» می‌نویسد:

«نام نامی و اسم گرامی اش محمد هاشم - عطرالله رسته بنسائم المراحم و المکارم - بازار سخن سرایی، از او روتق و در رسته معنی آرایی را از گل‌های خاطرش طبق طبق بود. طبعی داشت قادر و نظمی کعقود الجواهر. به باطن مقبول و به ظاهر معقول. لحظه‌ای خود را از کسب کمال، غافل و شخص روان را از حلیه هنر، عاطل نمی‌گذاشت. مجاورت فضلارا بر منادمت امرا ترجیح و مصاحبت علما را بر ملازمت وزرا تفضیل می‌داد. الحق جوانی بود آدمی فطرت فرشته خصلت. چندی در دارالسلطنه اصفهان، به کسب هنر کوشیده و قامت روان را خلعت ادب پوشیده تا آن‌که در جمیع فنون قادر و در انواع سخن ماهر گردیده از دارالسلطنه اصفهان به عزم دربار گردون اقتدار خسرو کامکار، عازم دارالخلافه گردید. چندی در آن دیار، مدحت سرا و مدتی در آن حدود، دفتر آرا بود که غسال اجل، لوحه خاطرش از نقوش هواجرس شست و نباش قضایش، منزل در تحت تراب جست.»^(۱)

از متن بالا، بیش از دو سه پیام صحیح نمی‌توان اخذ کرد و بقیه جمله‌ها یا گزافه‌گویی است و یا برای عبارت پیرایی و تسجیع و تقافی جملات، کنار هم ردیف شده است. اما وفادار متأثر گردید:

«اسمش، هاشم غسال، زاده محله چهارسوق شیرا زبان است، صورتی است عجیب و هیبتی مهیب. از لون روی و موی، به اهالی اقصی ممالک روس شبه است و از این که ماده‌اش از کافور مستعمل والدش، متکون گردیده وجودش دلیلی موجه... نعمه قامت، بوم شامت، حواصل رنگ، خرچنگ چنگ، خفاش چشم، خرگوش پشم، پیل توان، گراز دندان است. دو لبش که گویی بالبان شتر در یک مشیمه تولید کرده و با مکرعج (مشک) از یک پستان شیر خورده. به واسطه خروج، انبایش یکدیگر را هرگز، ملاقات نکرده‌اند. کاش والدینش چنین می‌بودند... به مضمون کریمه «ذلک فضل الله یوتیه من یشاء» در خلقتی چنین و صورتی بدین رسم و آیین، از مبدأ فیاض علی الاطلاق، طبعی موزون و سلیقه‌ای به صفا مقرون، افاضت رفته که در طباع کمتر کسی در موزونان معاصرین مشهود آمده. با این که به واسطه کراهت منظرش، احدی از اهل بیتش خود را راضی به تعلیمش نکرده و بی‌سپار هیچ دبستانش نیاورده‌اند. با عدم

خط و سواد و تتبع در اشعار شعرا، افکارش در کمال رزانت و اشعارش در نهایت متانت است...^(۱)»

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، تئماجی از انبوه پیام‌ها و اطلاعات را به ملح مطابیت آمیخته و در عین حال از صنعت‌پردازی و موازنه‌سازی نیز غفلت نکرده است و در زمینه این سفره رنگین، حتی چهره و اندام رونق را نیز می‌توان مرتسم دید - که از زیاده‌پردازی‌های طنز گونه آن که بگذریم - بیهقی گونه بر پرده خیال نقش می‌کند.

اغراق‌های تذکره نیز در قیاس با اقرانش - به استثنای چند مورد خاص مثلاً در مورد صبا - چندان از خط عقل و عادت و عرف نمی‌گذرد. توضیح آن که تذکره نویسان معاصر وفا عموماً، به عادت معمول و مألوف، زندگی نامه هر شاعری را به گزافه‌های دور از ذهن و عقل می‌آراستند که «به جز مجامله بی‌وجه، حکایت از هیچ نکته دگر نداشت»^(۲). و تکرار آن‌ها گاهی این تذکره را به کلیشه‌نوشته‌هایی خسته کننده بدل می‌کرد. دکتر حمیدی شیرازی، مشکل این نوع تذکره‌ها را در مداهنه و سجع بافی برای زندگی نامه افراد، به زیارت‌نامه‌ای حفظ شده^(۳) تشبیه می‌کند که در جاهای دیگر هم شنیده می‌شد و ارزش واقعی سخن و سخنور را آشکار نمی‌کرد. از باب مثال، نقل میرزا طاهر دیباچه نگار شعری - هم شهری وفا - را در مورد شاعری به نام «یزدانی» می‌آوریم. او در تذکره خود می‌گوید: «هوالبدر الزاهر والبحرالزاهر، اصل الحکمة و قانون الادب، میرزا عبدالوهاب خان شیرازی. حکیمی است فاضل و دانشوری کامل. شاعری است خبیر و دبیری است بصیر. بدانسان که اگر جوهریان رسته تمیز و مشتریان گوهر ادراک، که راصدین درجات عوالم عقل و خیال و مجسطی گشایان مناظر دانش و کمال‌اند، از هنگام مجاورت ساحل دریای مغرب عدم که جزایر ارحام است به پایمردی پرگار پرکار نظر، طول و عرض کره ارض را بیمایند، نظیرش را در معشر بشر از فضل و علم و تقوی و حلم و فراست و دها و فطانت و ذکا و طلاقت لسان و سلامت بیان و اسلوب انشاد و انشاء و بدایع اغراق و اطراء

۱- آثار الباقیه، صص ۲۵-۱۲۴

۲- زرین کوب، دکتر عبدالحسین: نقد ادبی، ج ۱، ص ۲۷۰

۳- شعر در عصر فاجار، صص ۱۷-۱۶

نیتند و نیابند.^(۱) «اما مآثر الباقریه» از چنین توصیفاتى که حکمای جهان را به یاد می آورد، به دور و مبراست.

بخش دوم این تذکره، که به تقریب، یک پنجم آن را دربر گرفته است، اختصاص به مسجد سید اصفهان دارد و «رساله مسجدیه» نام گرفته است و آن حاوی تذکره و سروده‌های شعری است که خود را درباره یکی از مهمترین آثار سید یعنی همان مسجد سید به سلک نظم کشیده‌اند.

در این بخش به جز اوصاف بنا و مدایح مسجد و نیز ماده تاریخهای گوناگون، اطلاعات پرسودی درباره نحوه تهیه مقدمات و ساخت این مسجد به دست داده است. این شاهکار که یکی از آثار مهم معماری قرن سیزدهم در ایران - و از جهاتی مانند محراب مرکزی - از بهترین انواع خود به شمار می آید، چندین سال از اوقات سید را به همراهی سرمایه گزافی به خود اختصاص داد. سرمایه‌ای که اکنون داستان تهیه آن، در افواه عامه اصفهانیان، صورت افسانه به خود گرفته است و آنرا از کرامات حجة الاسلام مطلق شیعه می دانند. ساخت این مسجد با وسعت بیش از هشت هزار متر مربع، زمانی تحقق پیدا کرد که نظایر آن را فقط، عموماً پادشاهان و منسوبان به سلطنت می توانستند به انجام رسانند. اما او این بنا را که از آثار پرشکوه و تالی ماسجد مجلل صفوی است، به تنهایی به پایان رسانید، آن چنان که رشک فتحعلی شاه را برانگیخت و به سید پیشنهاد سهیم شدن در هزینه آن را داد، اما او رد کرد و - بنا بر قولی - در برابر تردید پادشاه برای توانایی به اتمام رساندن مسجد، گفت: «من دست در خزاین الهی دارم»^(۲).

گو این که منابع مطبوع، تحقیقات نسبتاً مشبعی از این مسجد و تاریخ آن دارد، اما «رساله مسجدیه» اطلاعات تازه‌ای از مرحله به مرحله ساخت آن و از معرفی مشرق آن گرفته تا نحوه به دست آوردن حدود ده هزار قطعه سنگ بزرگ برای بخش‌های متعدد سنگفرش، ازاره، ستونها و نیز ساخت دیگر قسمتهای مسجد داده که در نوع خود بی نظیر است.^(۳)

گنج شایگان، به نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۷۴

دیوان بیگی، سید احمد، حدیقة الشعراء، ج ۱، ص هشت مقدمه.

رک: مسجدی، حسین: «دغدغه» به چنگ آوردن سنگ...، مجموعه مقالات کنگره بین المللی معماری مسجد،

گذشته، حال، آینده، ج ۱، ص ۹۹-۵۹۱.

این تذکره چنان مورد توجه سید قرار گرفت که به اشاره او، فرزند ناخلف و رانده شده وفا یعنی عبدالواسع صف (متخلص به مشرب و بعداً صفا) که در فن شکسته نویسی و ترسل، مایه ور و ورزیده شده بود، استناخ و نگارش آن را به عهده گرفت و چنان که پدرش نوشته، تقریباً «بیست هزار بیت از آن را کتابت کرد»^(۱).

علی‌الظاهر، این کار چهار سال - یعنی از ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۸ - قمری به درازا کشید و صفا حتی پس از مرگ پدر نیز به تکمیل تذکره پرداخت. این تکمیل تدریجی را از روی نسخ رؤیت شده تذکره می‌توان دریافت.

نسخه کتابخانه مجلس، در برخی مواضع، تاریخ ۱۲۴۵ را «ثبت کرده است. نسخه‌ای نیز در تصرف مرحوم محیط بوده که دارای تاریخ ۱۲۴۶ است و نسخه کتابخانه رامپور^(۲)، تاریخ ۱۲۴۷ را در خود ثبت کرده است. نسخه خطی مجلس تحت شماره ۱۷۸ کتابهای سید محمد صادق طباطبایی است. اما نسخه کتابخانه مرحوم عبدالحسین بیات که نشانی از آن در دست نیست، مورخ ۱۲۴۹ است»^(۳).

وجود موافق غریب، دسترسی به سه نسخه اخیر را قریب به محال کرده است. محیط نیز خود از نسخه پنجمی خبر داده که شصت سال پیش از گزارش او «به شهادت احتشام الحکما در زواره از بین رفته است»^(۴).

میرزا محمد علی وفا سرانجام در سال ۱۲۴۸ به بستر بیماری افتاد و پس از این که در ماه صفر همان سال در وصیتی، فرزندش صفارا از ارث محروم کرد، فدای اردستانی - شاعر و عالم - را به دو نفر دیگر ناظر بر اجرای وصیت کرد و بین ششم تا شانزدهم همان ماه پای از سرای خاکری

۱- مآثرالباقریه، ص ۱۷۲ (البته آشنایان با شیوه کتابت در قدیم می‌دانند که واژه «بیت» به جز معنای معهود در نشر و بی خصوص تراجم احوال دانشمندان، برای تعیین بزرگی و کوچکی تألیفات آنان نیز استعمال می‌شد. بدین نحو که هر پنجاه حرفی را یک بیت می‌گفتند و محاسبه آن با عدد حروف یک سطر، ضرب در عدد سطور یک صفحه به دست می‌آید. رک: مکارم الآثار، ج ۱، ص ۳۸)

۲- به نقل از استوری، ج ۱، ص ۸۹۱.

۳- تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴- طباطبایی، محیط: «وفا در حق هما»، پیک ایران، ش ۱۵۶۸.

بیرون نهاد و در تکیه میرزا رفیعی‌ای نایینی در اصفهان مدفون شد.^(۱) سید شفتی پس از مرگ وفا، حق نظارت بر موقوفات مدرسه زواره را - به دلیل محرومیت صفا از ارث - به سید مرتضی امام جمعه واگذار کرد. اما فرزندان ملاعبدالطیف، اندک اندک، توانستند دست نظارت او را به ویژه پس از مرگ سید کوتاه کنند. ظاهراً کشمکش‌ها بین اولاد و احفاد دو طرف تا حدود پنجاه سال بعد نیز ادامه پیدا کرده است.^(۲)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رساله جامع علوم انسانی

منابع

الف - کتابها

- ۱- آتشکده اردستان؛ ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۳ جلد، چاپ آتشکده، تاریخ مقدمه ۱۳۳۶.
- ۲- الذریعه؛ العلامة الشیخ آنا بزرگ الطهرانی، دارالاضواء بیروت، طبعه الثالثه، ۱۴۰۳ قمری.
- ۳- بیان المفاخر در احوالات حاج سید محمد باقر شفتی؛ سید مصلح الدین مهدوی، ۲ جلد، نشر کتابخانه مسجد سید اصفهان، ۱۳۶۸.
- ۴- تاریخ اصفهان حاج میرزا حسن خان جابری انصاری، تصحیح و تعلیق استاد جمشید مظاهری، نشر مشعل اصفهان، ۱۳۷۸.
- ۵- تاریخ تذکره‌های فارسی؛ احمد گلچین معانی، ۲ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۶- تاریخ جلفای اصفهان؛ هاروتون دهبانیان، ترجمه لئون میناسیان و م.ع. موسوی، نشر زنده رود و نقش خورشید، ۱۳۷۹، اصفهان.
- ۷- تطور حکومت در ایران بعد از اسلام؛ محمد محیط طباطبایی، نشر بعثت، ۱۳۶۷.
- ۸- حدیقه الشعراء؛ سید احمد دیوان بیگی شیرازی، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، نشر زرین، ۱۳۶۴.
- ۹- دیوان سروش؛ تصحیح محمد جعفر محبوب، با مقدمه استاد جلال الدین همایی، نشر امیر کبیر، ۲ ج، ۱۳۴۵.
- ۱۰- رساله سؤال و جواب؛ سید محمد باقر شفتی، نسخه خطی، مورخ ۱۲۴۷ قمری.
- ۱۱- شعر در عصر قاجار؛ دکتر مهدی حمیدی شیرازی، نشر گنج کتاب، ۱۳۶۳.
- ۱۲- قصص العلماء؛ میرزا محمد تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۶۴.
- ۱۳- مآثر الباقریه؛ میرزا محمد علی وفا زواره‌ای اردستانی، نسخه خطی مجلس شورا.
- ۱۴- مجمع الفصحا؛ رضا قلی خان هدایت، امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- ۱۵- مجموعه آثار یغما؛ تصحیح سید علی آل داوود، ج اول، نشر توس، ج دوم، ۱۳۶۷.
- ۱۶- مجموعه مقالات کنگره بین المللی مسجد؛ گذشته، حال، آینده، ۲ جلد، نشر دانشگاه هنر، ۱۳۷۷.
- ۱۷- مدایح معتمدیه؛ میرزا محمد علی مذهب (بهار)، نسخه خطی کتابخانه ملک.
- ۱۸- مصطبه خراب؛ احمد قاجار (هولاکرو)، به کوشش عبدالرسول خیامپور، تبریز، نشر شرکت

آذربایجان، ۱۳۶۴.

۱۹ - مکارم الاثار؛ میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی، ج ۳، نشر اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، ۱۳۵۱ شمسی.

۲۰ - مکارم الاثار؛ میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، ج ۵، نشر اداره کل فرهنگ و هنر اصفهان، ۱۳۹۶ قمری.

۲۱ - مکارم الاثار؛ میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی، ج ۱ و ۲، انتشارات کمال، ۱۳۳۷ شمسی.

۲۲ - منشآت قائم مقام؛ به کوشش سید بدرالدین یغمایی، نشر شرق، ۱۳۶۶.

۲۳ - نقد ادبی؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، ج ۲، نشر امیرکبیر، ج سوم، ۱۳۶۱.

ب - نشریات

۲۴ - ارمغان، سال ۲۵، ش ۹، خرداد ۱۳۲۳ شمسی، «تذکره مدرسی»، تألیف مرتضی مدرس چهاردهی.

۲۵ - پیک ایران، شماره‌های ۱۵۶۸، ۱۵۷۸، ۱۵۸۵ (۱۳۴۳ شمسی).

۲۶ - کانون سردفتران، ش ۷ و ش ۹ (۱۳۵۴) «سابق و مطابعات فرهنگی»

۲۷ - دوره مجله یغما، ج ۲۹ (۲۵۳۵ شمسی)، شماره مسلسل ۳۴۰، دی ماه ۱۳۵۵: «یغمای جندقی و سادات زواره».